

## سخن نخست

### دکتر منیژه عبدالهی

دبیر علمی نوزدهمین همایش بین‌المللی یادروز حافظ

فهم ساختار نهفته در دیوان حافظ، شاعری که اهل اندیشیدن به مسایل بنیادی وجودی است، بی‌گمان از مسیر فهم ادبی اشعار او می‌گذرد؛ اما ادراک ادبی هنری‌ای که به متن به‌عنوان فراورده و آفریده‌ی وجودی یک فرد می‌نگرد یا به تعبیری، شیوه‌ی تحلیلی که ادبای سنتی روا می‌دارند و متن را تنها از زاویه‌ی زیبایی‌شناسی ادبی، واژگانی و معنایی، بی‌ارتباط با بنیه‌ی فرهنگی گوینده و نویسنده می‌سنجند، ناقص و یک‌سویه است و نمی‌تواند به آن سوی دیگر متن بنگرد و آن را به تعبیر داریوش آشوری به‌منزله‌ی «فرآورده‌ی یک زندگانی تاریخی و فرهنگی» دریابد و تحلیل کند. به دیگر سخن برای ادراک همه‌جانبه‌ی ادبیات علاوه‌بر جستارهای ادبی و هنری، لازم است به متن همچون گفتمانی نگریست که با لایه‌های زیرین تاریخ و فرهنگ و ادب و هستی‌شناسی انسان روابطی دارد، از آن مایه می‌گیرد و به نوبه‌ی خود به آن بهره می‌رساند. درک این پدیده و تلاش برای نگرش همه‌جانبه به متن، مایه‌های بسیاری برای شناخت و فهم متن به دست می‌دهد و البته به فهم ادبی آن نیز کمک بسیار می‌کند.

از آنجا که دیوان حافظ یکی از آثاری است که زمینه‌ی عالی‌ترین نمودها و رهنمودها به عمق فرهنگ ایرانی را فراهم می‌آورد، بیش از هر اثر دیگری لازم است با دیدگاهی چندسویه، ضمن توجه به اعماق فرهنگ و تاریخ این مرز و بوم تحلیل و تفسیر شود. برای نمونه، بن‌مایه‌ی مبارزه با ریا یکی از اصلی‌ترین و رایج‌ترین اصول

مندرج در دیوان حافظ است و کمتر غزلی را می‌توان یافت که نشانی از آزرده‌گی از زهد ریایی در آن وجود نداشته باشد. برهیچ خواننده‌ای پوشیده نیست که شعر حافظ همواره یکی از مهم‌ترین عرصه‌های نبرد علیه زاهدان ریایی است و زخمی که اشعار او بر پیکره‌ی این گروه وارد آورده، شاید یکی از کاری‌ترین آسیب‌هایی باشد که در تمام طول فرهنگ ایرانی با آن مواجه شده‌اند. بر این اساس ساده‌اندیشانه است که رویکرد مقابله با ریا را در دیوان حافظ به ادراکی شخصی و نگاهی فردی تقلیل داد و احیاناً (چنانکه در نقد تاریخی مرسوم است) آن را منبعث از برخوردهای شخصی و اختلاف عقیده میان حافظ و معاصران او دانست. به جای آن در پرتو خوانشی وسیع‌تر و با بررسی پیشینه‌ی زهد و شعر زاهدانه، ادراک تفاوت نگاه و تغییر زاویه‌ی بینش حافظ نسبت به خود مسأله‌ی زهد، بیشتر و بهتر درک می‌شود و حداقل این نکته روشن می‌گردد که فارغ از برخوردهای شخصی، این جهان‌بینی زهد و به تبع او شعر زاهدانه است که حافظ با آن مشکل دارد. توضیح آنکه اگر مسأله‌ی زهد در بستر فرهنگی آن واکاویده شود و مقوله‌ی شعر زاهدانه - که شاید عالی‌ترین نمود آن را بتوان در دیوان ناصر خسرو یافت - به خوبی بررسی شود، آشکار می‌شود که در جهان‌بینی مبتنی بر زهد و پرهیز، تکلیف شاعر به عنوان دین‌مدار باورمند و مؤمن راستین با خود و با جهان و اهل جهان مشخص است. او در پرتو پارسایی و دین‌ورزی از چنبره‌ی این جهان تیره‌ی ماده و خاکی و لذت‌های زودگذر و کم‌مایه‌ی آن به سلامت عبور می‌کند تا در جهان روشن افلاک و روحانیت ناب (یا در مورد ناصر خسرو عقلانیت محض) به نور مطلق و حقیقت ازلی دست یابد و جاویدان در آن غوطه‌ور شود؛ اما از دیدگاه دیگر که حافظ نیز تا حدی آن را می‌پذیرد، تقسیم زاهدانه‌ی جهان به عالم فرودین و عالم برتر، یا نیک و بد، یا جسم و جان، پذیرفتنی نیست. حافظ با تأمل در طبیعت آزاد بشری که خود قرائتی برآمده از تضارب آرای فلاسفه، اندیشمندان و برخی عارف‌مسلکان پیش از

اوست، بر آن است که فطرتِ طبیعتاً آزاد بشری را نمی‌توان با ساده‌اندیشی‌های خشک که همواره به انسان و تمایلات انسانی سرکوفت می‌زند و مایه‌ی خودآزاری و به تبع آن آزار دیگران می‌شود، دربند کشید. طبیعت آزاد بشری چنان قدرتمند است که از لایه‌های بسیار سنگین زهد نیز سر بر می‌کند و اگر شده برای لحظاتی جان زاهد را اسیر و سوسه می‌کند و به این ترتیب زاهد برای آنکه بر این وساوس سرپوش نهد، به نازل‌ترین روش تن در می‌دهد و ریا می‌ورزد و برای حفظ آبروی ظاهر، باطن را به تاراج می‌دهد؛ یعنی در یک چرخه‌ی شگفت، دقیقاً همان چیزی را به باد می‌دهد که عمری بر سر آن گذاشته بود و همان را به دست می‌آورد که عمری گذاشته بود تا از شر آن رهایی یابد. این ترتیب و به تعبیر امروزی، سناریویی است که حافظِ آگاه و تیزبین از آن غافل نمانده و نه تنها خود به دام آن نمی‌افتد، بلکه در بازتابی اعتراض‌آمیز به این گونه زهدورزی، تجربه‌های زیستن در پرتو زیبایی و ادراک خداوند در زیباترین جلوه و بیان دلداگی خود را به زیبایی بر خواننده عرضه می‌کند و در برابر آن زهد، داستان از عشقی سر می‌دهد که جان‌مایه‌ی حیات بشری است و دامنه‌ی آن از خاک تا افلاک و از ازل تا ابد کشیده شده و جسم و جان را در چرخشی شگفت در هم می‌آمیزد.

اما این همه‌ی ماجرا نیست، زیرا حافظ در اعتراض به روش فکری مکتب زهد و عرضه‌ی مکتب عشق، تنها نیست. چه بسا صوفیان سالک و عارفان شاعری بوده‌اند که پیش از حافظ به این حیل و رذیله‌ی بشری آگاه شده‌اند و در برابر راه زهد، روش عشق را پذیرفته و حکایت عشق به معشوق ازلی را سر داده‌اند و به جای زهد و زاهد، عشق و عاشق را عرضه کرده و سنتی را پدید آورده‌اند که سنت صوفیانه و عارفانه‌ی عشق می‌تواند نامیده شود. شخص خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی که در دوران میانه‌ی تاریخ ایران و در قرن هشتم می‌زیسته است، بی‌گمان از تمام زیر و بم‌های مکتب عشق که پیش از او حداقل در دو قرن شعر عرفانی و حداقل

در سه قرن پیش از آن با اندیشه‌ورزی صوفیانه و عارفانه، ورز داده شده بود، آگاه بوده است می‌توانسته است همگام و و در راستای آن، شعر خود را پی افکند و در طریق عرفان به کوبیدن راه‌های طی شده و افزودن احیاناً چند تعبیر نو و زیبا به آن، اکتفا کند و تمام آن اندیشه‌ورزی‌ها و تب و تاب‌های عاشقانه‌ای که معبود و عابد را به عاشق و معشوق ارتقا می‌دهد، وارث گردد. اما با نگرشی کوتاه به زیرساخت‌های فرهنگی شعر صوفیانه و گسترده‌تر از آن دیدگاه عارفانه که دیگر در عصر حافظ کمال خود را طی می‌کرد و به عنوان اندیشه‌ای پذیرفته در نهادهای مسلط جامعه و نیز در درون توده‌های اجتماعی پذیرفته شده یا حداقل شناخته شده بود، دیگر بار مشکلی اساسی چون کوره‌ای جان‌سوز، در برابر حافظ دهان می‌گشاید. با واکاوی نگرش صوفی‌وار به هستی، حافظ در برابر خود عارفی را می‌یابد که چنان مستغرق در جهانی ذهنی و فردی است و چنان در شعف از جذبات معشوق خود است که می‌پندارد رکن رکن اساس هستی هم اوست و معشوق تنها به او نظر دارد و به این ترتیب صد حجاب از نور سیاه کبر و غرور میان او و جهان روشن حقیقت، فاصله می‌افکند و به تبع آن شعر او به چنان ورطه‌ای از بیان انتزاعی و فردی کشانده می‌شود که از جهان بیهوده‌گویی‌های شطح و طامات سر بر می‌آورد و گاه اسیر در وسوسه‌های طبیعت بشری، تفاخرکنان فریاد می‌زند که به کیمیای هستی دست یافته و خاک را به نظر کیمیا می‌کند و صد درد را به گوشه‌ی چشمی دوا؛ و اینجاست که حافظ معترض به اندیشه‌ورزی زاهدانه و زهد ریایی، در برابر خود عکس و انعکاسی از همان چیزی را می‌بیند که زاهد پاک‌سرشت را به ورطه‌ی زهد ریایی کشانده بود و حال همان را در هیئت و شکل جدید و در لباس صوفی مجلس قدح‌شکن و جلوه‌گر در محراب و محفل می‌بیند و فوراً آن را تشخیص می‌دهد و باز با لحنی کنایه‌آمیز و تمسخرکنان این کیمیاگران را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید:

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند    آیا بود که گوشه‌ی چشمی به ما کنند

و این حس او را می‌دارد که اعلام کند که بیهوده‌گویانی که از دیدار معشوقی که رخساره به کس نمی‌نماید و نقاب از رخ نمی‌کشد سخن می‌گویند، مدعیانی در هزارتوهای اوهام گرفتار آمده یا سودازدگانی در طمع خام افتاده هستند که به تصور ناقص خود، ادعای راه‌یابی به حرم قدس و کشف اسرار الهی دارند و در حالتی نازل‌تر به صوفی دام‌نهنده و سرحقه بازکننده‌ای بدل می‌شوند که برای باورپذیر جلوه دادن آن ادعاها و راضی کردن مریدان زودباور، ناگزیر از بازار خرافات سر در می‌آورند.

حافظ در این میان دلزده از گروه نخست زاهدان و سرخورده از دسته‌ی صوفیان و عارفان مریدپرور و خانقاه‌نشین، با ادراکی خاص از هستی، ظاهر و باطن را در هم می‌تند و فهمی دوبعدی از دوجهان خاک و افلاک، و این جهان و آن جهان عرضه می‌کند. در این فهم جدید، هستی انسانی مرزهایی از دیوارهای ستر که جداکننده‌ی خاک از افلاک و جسم از جان بود، در هم فرو ریخته و به‌جای مرزهای مشخص معنایی و تمایز ظاهر و باطن، منطقه‌ای سایه‌روشن همچون مرزهای آفتاب و سایه آفریده که هر آن امکان سفر از یکی به دیگری فراهم است و هر آن بسته به آن که کجا ایستاده باشی، تأویل و تفسیری از هستی به‌دست می‌آید که همچون خود هستی متنوع و انعطاف‌پذیر است و به این ترتیب، به فهم واقعیت انسان و ادراک واقعی او از جهان کمک می‌کند و به فهم انسانی که در سفر خود از گذر خاک (که قرار بوده است هرچه زودتر و هرچه پاک‌تر انجام شود)، حالی اسیر عشق جوانان مهوش می‌شود و مقیم کویی می‌گردد که به هوای آن سایه‌ی طوبی و دلجویی حور و لب حوض، همگی فراموش می‌شود، می‌انجامد. در شعر او انسان دیگر لازم نیست زاهدانه رنج ریاضت و کناره‌جویی از کامروایی‌های دنیوی را بر خود تحمیل کند و نیز از سوی دیگر عاشقی و دلدادگی او ذهنی و خیالی و بی‌پایه و برآمده از تصور و وهم نیست؛ کامروایی او در زیستن در تجربه‌ی زیبایی است که با ادراک حقیقت

در مقام زیبایی مطلق و تجربه‌ی خدا به عنوان زیبایی‌آفرین و نمودگار زیبایی در هم آمیخته است. از این‌روست که سنت کهن ادراک ظاهر از یک سو و تفسیر باطنی و معنوی از سوی دیگر در شعر او راه ندارد. به عبارت دیگر تفسیرهای قالبی قادر نیست زبان شعر او را که دائم میان ظاهر و باطن در حرکت است، درک کنند. زیرا این زبان از اندیشه‌ای برخاسته که حس جدایی و مرز این جهان و آن جهان برایش غریبه است. به دیگر سخن، رفت و آمد همیشگی ذهن او میان امر محدود در واقعیت و میان امور ازلی، شعری آفریده است که شاهد آسمانی و معشوق زمینی و تجربه‌ی معنوی و تجربه‌ی زیستی همچون دوروی یک سکه همچنان که از هم متمایزند، تفکیک‌ناپذیر باقی می‌مانند و خواننده و مفسر اگر خالی از درنگ و تأمل کافی باشد و به ویژه اگر با زمینه‌هایی که منجر به تولید این جهان‌بینی و به تبع آن این طرز شعر شده، بیگانه باشد و نیز اگر از دریافت‌های زیبایی‌شناسی ادبی و ادراک چرخش‌های زبانی بی‌بهره باشد، به هیچ وجه این ساختار دوبعدی و گاه حجم‌دار شعر او را درک نمی‌کند و وقتی می‌گوید: چون حسن عاقبت نه به رندی و زاهدی است، برای مفسری که از پیش دو شیوه‌ی رندی و زاهدی را می‌شناسد، اما تحلیلی همه‌جانبه از آن‌ها در حوزه‌ی فرهنگ و تاریخ ندارد، مایه‌ی شگفتی است که چرا حافظ یکی از این دوراه را برنمی‌گزیند و مقصود او از پیشنهاد سوم یعنی وقتی می‌گوید: آن به که [برای دست‌یابی به حُسن عاقبت] کار خود را به عنایت رها کنند، چیست و مفهوم عنایت که خواننده را به آن حواله می‌دهد، در نگاه چنین مفسری بیش از آن که راهگشا باشد، مبهم می‌نماید.

از این‌رو دیوان حافظ عرصه‌ای می‌شود که سه دسته‌ی عمده‌ی رویکردهای تفسیری در مورد آن، به نظریه‌پردازی مشغولند، به این ترتیب که تفسیرهای عرفانی که بنا به سنت رایج خود، شعر را دارای دو ساحت صورت و ظاهر، و معنای ظاهر و معنای پنهان می‌بینند و در تفسیرهای خود یکسره به تأویل معناهای باطنی روی

می‌آورند، در مانده از ادراک این وجه از ناسازگاری او با اندیشه‌ی رایج صوفیانه و حمله‌ی سخت و منتقدانه‌ی او به نگره و اندیشه‌ی عارفانه، می‌کوشند تا در قالب تنگ تراشیدن معنای باطنی برای هر لفظ، بازی‌گوشی‌های رندانه‌ی حافظ را تفسیر کنند و از آن سو، تفسیرهایی که به اندیشه‌های جدیدتر توجه دارند، بی‌توجه به مایه‌های حیاتی از اندیشه‌های ناب و تجربه‌های شگفت آدمی در برخورد با امر متعالی، شعر حافظ را در ساحتی جدید و برگرفته از تئوری‌های اغلب غیر بومی تفسیر می‌نمایند. در این میان ادبای سنتی نیز مطابق معمول روش‌های مبتنی بر زیبایی‌شناسی ادبی، ضمن بازگویی جلوه‌های ادبی بارها بیان شده، به واکاوی و کشف زیبایی‌های نهفته‌تر در عرصه‌ی بیان شعری حافظ می‌پردازند. روشن است که با در پیش گرفتن هر کدام از آن‌ها به تنهایی و بدون بررسی همه‌جانبه و دقیق پیشینه‌ی تاریخی و فرهنگی ملتی که حافظ تبلور آن است، تنها بخشی از حقیقت شعر حافظ نمود می‌یابد؛ زیرا در نگاه تک‌بعدی حتا در بهترین حالت، سویی دیگر حقیقت همچون ماه کامل همچنان در تاریکی می‌ماند.

با توجه به آنچه در این کوتاه‌نوشت مطرح گردید، سلسله نشست‌های علمی مراسم یادروز حافظ که بیستم مهرماه هرسال برگزار می‌شود، با پیش رو داشتن دشواری‌های فهم جهش‌های اندیشه و زبان حافظ و با آگاهی از دیربایی‌های شعر چندبعدی او، همواره کوشیده است تا با بهره‌مندی از عقاید و آرای گوناگون و توضیح زمینه‌ها و بسترهای فرهنگی که شعر حافظ از آن برخاسته، رویه‌های گوناگون این شعر بررسی شود و به کمک این تفاسیر برخی از جلوه‌های فرهنگ ایرانی در زمینه‌های اندیشه‌ورزی، زیباشناسی، دین‌مداری و دیگر زمینه‌های فرهنگ اجتماعی بازنموده شود و کمکی باشد تا در گذر از هزارتوی شعر حافظ، خود را بهتر بشناسیم و در جهان پرهیاهوی امروز که هر لحظه ارزشی شکسته می‌شود و

نگره‌ای جدید پدید می‌آید، بر اساس منطق و ارزش‌های فرهنگ کهن و در عین حال بالنده‌ی خود، به پیش رویم.